

و معنی ترکیبسی این لغت خوف قبر است چه ترس یعنی خوف و بیم باشد و استخوان و خمد و مقبره را گویند ترس
بفتح اول فوت و اهر را گویند و بضم اول قوس قزح را ترشدن کنایه از اعراضی شدن مانند که دیدن
باشد سبب خلافت کردن کسی ترشکست بضم اول بروزن اردک نام پرند است سبز رنگ
و برکت کیا هی است ترش مزه ترشش کیا کیا هی است ترش خصوصاً و سبب گیاه ترش را توان گفت غم
ترشه بضم اول و ثانی و فتح ثالث نام میوه است در ستنی باشد که تخم آنرا بجزئی نبر از تخم آنرا
خوانند اگر قدری از آن تخم در حشره بندند وزن بر بازوی چپ بندد و دام که با خود دارد آسین شود ترشکست
بروزن کل جنبک رستنی باشد بوستانی که بجزئی حاض گویند و تخم آنرا بزرگ حاض خوانند ترشخ بضم اول و ثانی
و سکون عین نقطه دارد اسپه باشد سرخ رنگ که آنرا کهر خوانند ترخانزه بروزن اندازه غالب و صبا
کلم و سرکش و کسی که حکما از روی غالبیت و سرکشی کند و سرکشی کردن را نیز گویند ترخاق بفتح اول
بروزن بخفاق بفتح اول بروزن چخاق پاس داشتن شهرها و خبر دار بودن را گویند و بضم اول هم باین معنی آمده است
ترخده با دال احبب بروزن طبع گرفته شده و ترنجیده و بر عضوی و بندی و مضی که سبب درومندی و آزار
آن حرکت نتوان کرد گویند ترخده شده است و بروزن حکمه هم آمده است که بفتح ثالث باشد ترخش
بکر ثالث بروزن و ترخش نوعی از زرد آو و قیسی باشد ترخو بروزن بد کو نوعی از بافته آبریشی سرخ رنگ
باشد ترخ بروزن برف کشک سیاه را گویند و آنرا بجزئی مضی و بتری قزاقوت خوانند و کشک
سفید و پیز خشک را نیز گویند ترخاس بضم اول و سکون ثانی و قابالغ کشیده بسین بی لفظ
زده نوعی از کلمات است و آنرا کل نیز گویند و آن رستنی باشد که از زیر خنما و جامای مناک روید ترخان
بروزن در بان مخفف ترخان است که ترجمان و شخص زبان آور باشد ترخبا بفتح اول و سکون ثانی
و ثالث و بابی ابجد بالغ کشیده آشی را گویند که قانع آن از قزاقوت باشد چه ترخ بضم اول و بابی ابجد
آش است ترخوش کنایه از کسی است که بظاهر خود را خوب و نامید و باطن بد باشد
ترخ بروزن سطح راه باریک و دشوار را گویند ترخند بروزن فرزند یعنی محل و بیوده و دروغ
و تزویر و مکر و چله باشد ترخنده بروزن شمرنده یعنی ترخند است که دروغ و بیوده و تزویر و مکر

و حیل باشد و باین معنی بجای حرف ثالث قاف هم مضاف آمده است و بمعنی ترس و بیم هم است **ترقیب**
 بروزن که شکسته آشی را گویند که قائل آنرا قرا قروت کرده باشد **ترقنده** با قاف بروزن شمرنده بمعنی بزرگ
 و بی بود و دروغ و محال و مکر و حیل باشد **ترشین** بروزن تلقین بلعت بطنی خطی است که محرران در
 بعضی محل میان دو حرف بی مذکشر و باطل کردن عبادتی باشد از فقر و حساب دیوانی **ترک** نقیض او
 و ثانی و سکون کاف خدنی را گویند که دور حصار و باغ و قلعه و امثال آن بکنند و نام رودخانه ایست نزدیک بدین
 شهران و طوایبی که از قزوین است و تخم ریجان پزند و جنت برگیرند و شیره را نیز گویند و صدای رعد و هر صدای آوازی
 که از شکستن و ترکیدن چیزی آید و بمعنی زنده و تراک باشد و مصغرتر هم است که نقیض خشک است و سکون تا
 کلاه خوب باشد یعنی کلاه آهنی که در روزهای جنگ بر سر نهند و بجزی منفر خوانند و بجهت سوزنهای کلاه و خمیر و امثال
 آنرا نیز گفته اند و گذاشتن و گذاشتن و ترک دادن و خلاصی از تعلقات جسمانی و خواهش نفسانی و کشتن از ما
 سوی الله بجز باست حقایق و ترک با بمعنی عملی هم است و نام قصبه ایست از مضافات آذربایجان و بصم
 اقل و سکون ثانی معروف است که نقیض تازیک باشد و گویند ترکان از اولاد یا مت بن نوح اند و ولایت
 ترستان را نیز بطریق مجاز ترک میگویند و کنایه از مطلوب و معشوق و غلام باشد **ترکان** چرخ
 کنایه از سبزه سیاره است که زحل و مشتری و مریخ و آفتاب و زهره و عطارد و ماه باشد **ترکانی**
 بروزن قرمائی بالا پوششی را گویند از جنس فرجی که زمان ترک پوشند **ترکتازی** بانامی قرشت بروزن
 مرغ بازی تاخت آوردن بشتاب و بخیل و بی خبر و ناگاه باشد بر سبیل تاراج و غارت نمودن و بمعنی جولان
 کردن هم گفته اند **ترک جوش** باجیم بروزن سرخ پوشش گوشت نیم بخته را گویند **ترک چین**
 بجز ثالث کنایه از آفتاب عالمتاب است **ترک حصار** بجز ثالث دعای بی نقطه کنایه از ماه آفتاب
 و آفتاب را نیز گویند **ترک روستایان** کنایه از سیر برادر پیاز است که بجزی نوم و فوم خوانند **ترکش**
 یعنی اول و کاف بروزن سرکش مخفف ترکش است که تیردان باشد **ترکش جوزا** ستارهای را گویند
 در برج جوزا که بصورت ترکش واقع شده اند و تارهای بدی سازگار را نیز گفته اند **ترک فلک** کنایه
 از کوب مریخ است و آفتاب را هم گفته شد **ترکان** بمعنی ترک مانند است و لقب طایفه هم است

از ترکان بی اعتدال گویند این طایفه از اولاد یا مستبین نوح نیستند ترک معبره یعنی ترک فلک است
که کنایه از کوب ریج باشد ترکند بر وزن فرزند یعنی دروغ و تزویر و مکر و حیله و فریب باشد ترکند
بر وزن شرمسند یعنی ترکند است که مکر و حیله و فریب و تزویر و دروغ باشد ترک نمرود کنایه از
آفتاب جهان راست ترکون با کاف فایسی بر وزن مجنون دوال ذقراک باشد و تبری قنجد گویند
ترکات کبیر اول و لام سکون ثانی و کاف جامه استین کوتاه پیش باز باشد ترکیات کبیر اول
و سکون ثانی و لام به تخطی رسیده و بکاف زده یعنی ترکات است که قبای استین کوتاه پیش و از باشد
ترمتای بضم اول و سکون ثانی و میم و فو قانی بالف کشیده و به تخطی زده پرنده است ستاری معبره
بیوز از جنس سیاه چشم ترشش بفتح اول و ضم ثالث و سکون ثانی و سین بی نقطه نام گیاهی است
ترش مزه که در آسها کنند و باقلای صحرای و باقلای شامی را نیز گفته اند گرم و خشک است و در اول و دوم اگر
قدری از آن بچوشانند و آب آنرا با عسل بخورند که همای بزرگ و کوچک که در معده است بیرون آرد و این
و برص را نیز نافع باشد ترشش بفتح اول و ضم ثالث و سکون ثانی و سین نقطه دار یعنی اول ترشش است
که گیاهی باشد ترشش مزه که در آسها کنند ترششیر بفتح اول و ثالث بر وزن ارد شیر نام وادی است
از اجزای اکیبر و کیمیا ترکات کبیر اول بر وزن حرکت یعنی قساست باشد و آن است که چون
زخمی بد بگیری برسد بر او آن گذرد و در اول او رحم و شفقت نباشد ترطشت بفتح ثالث
بر وزن سر نوشت بد کردار بر آکوید ترمه بفتح اول و ثالث و سکون ثانی مدزین را گویند که شکو باشد
و ترس را هم گفته اند که از بقول است و بضم اول هم درست است ترن بر وزن چین کل سترین و سترین
باشد و معنی دشت و بیابان هم آمده است ترناس با نون بر وزن کریاس صد او آوازی باشد
که بوقت تیر انداختن از چله کلان بر آید ترمانه بر وزن مردانه نام خورش را گویند یعنی هر چیزی که آرزایان
توان خورد هیچو است و میز و دو شتاب و مانند آن و عسری اوام خوانند ترسیج بضم اول و ثانی
و سکون ثالث و جیم سیده است معروف است که پوست آنرا مر با ساند و عسری تفاق مایی خوانند و معنی چین
و شکنج و سخت در هم خشوده و در هم کشیده باشد و امر با معنی هم است و معنی خشک شده و درشت گرد

نیز آمده است و بفتح ثانی هم گفته اند و بفتح اول و ثانی یعنی فراهم نشاندن ترنجان بضم اول سرب ترنجان
است که باور سنج بویه باشد که آن سرب باور نکست بویه است ترنج زده کنا به از آفتاب عالم تاب است
ترنج سربکان یعنی ترنج زده است که کنا به از آفتاب جهان تاب باشد ترنجید بروزن غنیمت
ماضی ترنجیدن است یعنی بسیار در هم کشیده شد ترنجیدن بضم اول و ثانی بروزن غنیمت یعنی بخت
در هم کشیده و کوفته شدن و چین بهم رسانیدن و درشت گردیدن باشد و بفتح اول و ثانی هم آمده است
ترنجیده بروزن غنیمت یعنی چین دشمن بهم رسانیده و در هم کشیده شده باشد ترنجد بروزن سینه
مرغلی است که چکت دم پرواز و متحرک و خوانند که او را بجر بی صوه خوانند و بعضی گفته اند نوعی از طوطا است که
بجر بی وضع گویند ترنجدک بفتح اول و ثانی و رابع و سکون ثالث و کاف مرغلی است که آنرا در ماورد
و خراسانی گویند و عربان صوه خوانند و بجر اول و ثانی هم درست است ترنک بفتح اول بروزن
خندک صدا و آواز همان باشد بومت ترانداختن و صدای رسیدن پیکان تیر و خوردن کرز و شمشیر بجای و شکستن
سج و آواز تار همسنگام نواختن ساز و یعنی انگیز و جست و خیز هم آمده است و عرقاب را نیز گفته اند و تارک سرب
و فرق سرب میان سربا هم گویند و یعنی مطلق زخم باشد خواه زخم شمشیر و کار و خواه دهنل و امثال آن و بزبان هند
موج آب را گویند و یعنی اول بجز اول و ثانی هم آمده است و بضم اول مرغ و خروس صحرا بی باشد که آنرا تزد
خوانند و یعنی بندی خانه و زندان هم است و بجز اول خوب و خوش و زیبا و بگو را گویند ترنکا ترنک
بفتح اول و ثانی صدای انداختن تیرهای بی در پی و آواز چله کمان و تارهای ساز باشد ترنکان بضم اول
بروزن و معنی ترنجان است که باور نکبویه بالنگویه باشد و ترنجان سرب است و آنرا بجر بی مخرج القلب الخرون
خوانند ترنکانیدن مصدر ترنکت است و معنی بصد آوردن چله کمان باشد ترنکبین بروزن
و معنی ترنجبین است و آن دارویی باشد شیرین گویند مانند شبنم بر خار شتر می نشیند و بجر بی ن خوانند و ترنجبین سحر
است گویند روزی دم صبح بود که از آسمان مانند برف بر قوم موسی علیه السلام بارید ترنجان بروزن سختیان
سیدی و طبعی باشد چین که از چوب شاخهای سید بافند و بنقدیم سخانی بروزن هم خطر آمده است که بروزن زبان باشد
تروال بروزن احوال برکت سیاه را گویند و بازاری گفته در روزی فارسی هم باین معنی آمده است تروشه

بضم اول و ثانی با و در سید و فتح شین نقطه دار نام میوه است ترومیده بفتح اول و دو مجهول و نیم کسور بر وزن
 صوجیده معنی آمیخته و انداخته باشد و بکسر اول بر وزن کوهیده هم مظهر آمده است تروند بر وزن فرزند میوه کسور
 و نو با و را گویند و معنی کوزه جلا و ترویر و دروغ و فریب باشد ترووه با و و مجهول بر وزن اندوه جفت را گویند
 و بعربی زوجه خوانند و بر وزن شکوفه نیز باین معنی آمده است تروه بضم ثالث بر وزن انده یعنی تروه است
 که جفت باشد و بر وزن سرفه نیز باین معنی آمده است که بضم اول و فتح ثالث باشد ترومید بفتح اول
 و ثانی بود کسور بر وزن صوجیده معنی انداخته و آمیخته باشد و بکسر اول هم درست است تروه بفتح اول
 و تخفیف ثانی دندان های کلید را گویند و گیاه تیزی را نیز گفته اند که بر سر های و انهای جو گویند و خوشه می باشد
 و باین دو معنی با زبانی فارسی هم آمده است و بالتشدید ثانی بر سبزی که با طعام خورند عموماً گویند تا را گویند خصوصاً
 و باین معنی با تخفیف ثانی هم درست است ترقات بضم اول و فتح و تشدید ثانی بر وزن احمات
 یعنی پیوده و پیزه و حرافات و حرافات باشد گویند عربی است تره تندک تره تیرکت را گویند
 و آن سبزی باشد که بعربی جرجیر خوانند تره خراسانی رستنی باشد برش مزه و آنرا خسران
 ساق تره شک خوانند چه ساق آن بسیار ترش می باشد و در عربی بقوله حاصه گویند سر و خشک است و قاصه
 تره شیر با شین نقطه دار و بیای حطی و رای بی نقطه تره باشد شیده تر خون یکی لغایت تلخ است
 تره کریم با و نجوی است و کرب را باین تره محبت بسیار است تره میره بکسر هم و سکون ستمانی و فتح
 رای بی نقطه سبزی و تر است که آنرا ایهقان خوانند و آن حسد دل صحرایی است تره سنده بر وزن تره
 هر چیز آراسته و با طراوت را گویند تری بفتح اول بجز وزن کرمی رطوبت را گویند و با ستمانی مجهول و با و
 بند و سدی که در پیش چیزی بکشند تریاق فارسی پازیر را گویند و بعربی حجر التیس خوانند
 تریاق ترکی مومیایی را گویند و آن انسانی دکانی بنزد می باشد تریاق روستایی سیر برادر
 پیاز را گویند و بسبب پیانم و فوم خوانند ترپاکت بفتح اول بر وزن افلاک پازیر را گویند و معرب آن
 تریاق است و ایون را نیز ترپاکت خوانند چه تریاکی ایون است و بکسر اول هم آمده است تریاق بکسر اول
 بر وزن کر بان طبع چوبین باشد و طبعی را سینه گویند که شلخ بید با فند و غشج اول بر وزن مرجان هم گفته اند

تریت بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و فوقانی ریزه کردن باشد در میان دودغ و شیر و شربست و آب گوشت
 و مانند آن **ترید** با و ال بروزن و معنی تریت است که ریزه کردن نان باشد در شیر و دودغ و غیره و آنرا **ترید**
ترید گویند با نای مثلثه **ترید** بفتح اول بروزن و معنی کشیدن و بیرون آوردن باشد و بضم اول معنی **ترید**
 و معنی اول بازاری نقطه دار هم آمده است **ترید** بروزن سپر ترساننده را گویند و بسبب پی تندی ترسند
 بانون و و ال نقطه دار **تریزه** بکسر اول و ثانی و سکون تحتانی مجهول و زای نقطه دار شاخ جامه و قبارا گویند
 و آن دو مثلث باشد از دو طرف و امن جامه و بال پر مرغ را نیز گفته اند **ترینان** بانون بروزن **ترینان**
 طبق پهن پوین باشد و طبق و سبب پهنی را نیز گویند که از شاخهای باریک است چوب بید باقد و بجر تحتانی هم
 آمده است که بروزن سختی آن باشد **ترینه** بروزن قرینه نوعی از قاق باشد که مردم نام او **ترینه**
 آشهای آرد کنند و طریق ساختن آنست که نان تو زخم پخته را ریزه ریزه کرده با فلفل و زنجبیل و زیره و سیاه و
 نیم کوفته و سبزههای ریزه کرده مانند شلغم و چغندر و کند ناد و پودینه و امثال آن مجموع را در تعاری کشند و سرکه و دو شتاب
 بر بالای آن ریزند و مشت بسیاری بزنند تا خوب خمیر شود و در آفتاب بنهند و همچنین تا چهل روز پخت و سبزه
 سرکه و دو شتاب بر آن ریزند و بر هم زنند و در آفتاب بنهند تا بقوام آید و بعد از چهل روز قمر صفا از آن سازند و خشک
 کنند و در وقت احتیاج قمری از آن در آب گرم اندازند تا نرم شود قاق آتش کنند و اقسام سبزهها را نیز گویند و طبع
 باشد که آنرا با گوشت و گندم و سرکه بپزند و آنرا بجر پی عویشد خوانند با عین پی نقطه بروزن همیشه **تریو** با و ال
 بروزن بدخو پارچه و جامه سفید یا یک را گویند **تریوه** بفتح اول و رابع که او باشد و کسر ثانی و سکون تحتانی
 مجهول راه پشته پشته نام سوار است و بلند را گویند

بیان و هم در تالی قرشت بازاری پوز شتمل بر دوازده لعنت

تر بفتح اول و سکون ثانی کل و کچل را گویند یعنی سری که زخم یا جای زخم مر آن باشد و نام مر علی است خوش آواز و کم
 و بیشتر در کلهستانها میباشد و آنرا بجر پی صوه مسیکویند و دندان کلید را نیز گویند و برکت او بر آمده از رحمت است
تراو بفتح اول و ثانی بالف کشیده و با و ازوه نام مبارزی بوده توراتی و اما در آخر سیاب و کیو او را زنده گرفت

با تمام برادرش قبل آورد و بازای فارسی هم آمده است **ترنگ** یعنی اول و فتح فوقانی بر وزن مرگت
 نکت وین را گویند و آن چو بی باشد میان عالی بر داری نیزه که با کله کل درود نفس کنشک و امثال آنرا بدین
 ترده یعنی اول و ثالث که دال ایجاد باشد و سکون ثانی مطلق اجرت را گویند و اما واجرت راست کردن
 بسیار مخصوصا و قباله خانه و باغ و امثال آنرا نیز گفته اند **ترغ** یعنی اول و سکون ثانی و همین نقطه و در جواب تا غ
 گویند و آن نیز می است که آتش آن بسیار بماند و **بضم اول** هم بضم آمده است **ترف** یعنی اول و سکون
 ثانی و غای بعضی ریچالی باشد که از کشک سازند و یعنی تری و تازی هم گفته اند و نعمت و اسایش را نیز گویند
 و **بضم ثانی** هم بضم آمده است **ترخان** یعنی اول و غای بلف کشیده بر وزن سپان مخفف ترخان است
 که ترجمان باشد و آن شخصی است که لغت زبانها بر زبان دیگر تفریکند **ترکب** بسکون ثانی بر وزن مطلب
 دینه برشته شده را گویند که بزروی اشهای آوردند **ترجم** بر وزن عزم میخ را گویند و آن بخاری و ابرتنکی باشد
 که بزروی زمین پس شود و آنرا عبری ضرباب خوانند و این معنی بجای حرف اول نون و بجای حرف ثانی زای فار
 هم آمده است **ترنذر** بر وزن سمندر مرغی است که اورا عبری صود گویند **تروال** بر وزن احوال
 برکت کیا بر گویند و بازای فارسی هم آمده است **تریدن** بر وزن دریدن یعنی بیرون کشیدن و بر آوردن

بیان یازدهم در تالی قرشت بازای فارسی مشتمل بر بیست لغت

تر بکسر اول و سکون ثانی برکت و رحمت نوبر آمده و گیاه لورسیده را گویند و آنرا عبری حقل بر وزن عقل نامند و مر
 باشد حقیق جبه و او از خزینی رسم دارد و مردمان صود خوانند **تراو** یعنی اول و ثانی بلف کشیده و بواورده
 نام داد و امر سیاب است و او برود کرد پادشاهی داشت و گیاه او را زنده کرده است **تراول**
 بکسر و او بر وزن هاسل معنی تروال است که پرک گیاه باشد **تروک** با دال ایجاد بر وزن
 نکت که گرم کند ضلع کن را گویند **ترده** یعنی اول و دال ایجاد ثالث باشد و سکون ثانی ترودم بسیار
 و اجرت آسیا ساختن و نیز نمودن آسیا باشد و یعنی دانه انهای کلبه و غنچه کل و غنچه زون بر
 باشد از درخت یعنی سر بر آوردن از درخت **تریم** یعنی اول بر وزن عزم میخ را گویند و آن بخاری

باشد طاسق زمین و بکسر اول هم آمده است تر و ال بروزن احوال برکت کیا هر کونند تره بفتح اول و ثانی
غیر درخت و غنچه گل باشد و دندان کلید را نیز گویند و چوب بزرگی را هم گفته اند که اطراف چوبهای سقف خانه
بر آن بنهند و غنهای سدر تیزی که بر سردانه های کندم دجوی که در خوشه است میباشد

بیان دوازدهم در تالی قرشت باسین بعضی مشتمل بر هفت لغت

تس بفتح اول و سکون ثانی یعنی طباخچه وسیلی باشد و بضم اول باوی که از راه پایین بی صدر ما شود و آب این
بجانب کسی انداختن را نیز گویند و بعضی باین معنی عولی میدانند کتبی بضم اول و سکون ثانی و فوقانی بفتح
رسیده معنی نوبودی و تویی باشد معنی دیگری نیز از تو نبود نیست لشکر باخای نقطه دار بر وزن لشکر معنی
لشکر کی و لشکر باشد گویند عولی است تس سکت بضم اول و فتح ثالث که سین و کیر باشد بر وزن اود
کیاچی است دوایی که آنرا تباری بفتح الکلاب خوانند تسلیخ بالام بروزن زرخ سجاده و جانانزا
گویند و باین معنی باسین نقطه دار هم آمده است تسنه بفتح اول بروزن کسره چشم خام و دو ال چشم
باشد و موی شانه کرده بالای پیشانی را نیز گویند تسو بفتح اول و ثانی بود کشیده مقدار و وزن چهار چوب باشد
و یکت حصه از بیت و چهار حصه شبان روز که عبارت از یک ساعت باشد و یکت حصه از بیت و چهار حصه چوب که
استادان خنجاط و همچنین یکت حصه از بیت و چهار حصه سیر استادان بقال و معرب آن طنج است

بیان سیزدهم در تالی قرشت باسین مشتمل بر بیت و چهار لغت و کتات

تس بفتح اول و سکون ثانی آتش را گویند که عریان نار خوانند و تیشه بزرگی که بدان درخت شکافند تیشه درود کبریا
نیز گفته اند و بضم اول حرارت و اضطرابی باشد که سبب غم و اندوه عظیم مردی کسی پدید آید و بکسر اول عطش و تشنگی
را گویند و پیش را نیز گفته اند و آن جانوری است خوشخوار که بیشتر بر سر کار گویند و تریاکی جسم میرسد
تشت آتش کنایه از نور شدید است تشت از بام افتادن کنایه از رسوا شدن باشد
تشت بلند کنایه از آسمان است و کنایه از آفتاب هم هست تشتخانه باخای نقطه دار بر وزن

نرم شبانه جامه خواب را کوبند از لوشک و لحاف و نهالی و مانند آن و تو شکست خانه را هم کشته اند و آن خانه باشد که
 رحمت خواب در آن نهند و خانه را نیز کوبند که نشسته و آفتاب در آن گذارند و آنرا آفتابچی خانه نیز میگویند و گاهی آورد
 عظیم بر آن بخانه هم اطلاق کنند که عربان مبرز کوبند **تشتیوان** باغی شخند و او معدوله بر وزن کفغان توشنه
 را کوبند که بجهت نان و طعام گذارند **تشت وار** با و ال ایجد بر وزن اشکبار آفتابچی را کوبند یعنی شخصی که
 طشت و آفتاب را نگاه دارد و پاکیزه سازد **تشر** بر وزن کفر نام میکائیل علیه السلام است **تشت زرد**
 کنایه از آفتاب جهانباب است **تشت زرین** کنایه از خورشید است **تشت سپین** کنایه از
 ماه است **تشت و خایه** نوعی از بازی باشد و آن چنان است که بیضه را خالی کنند و از شب نیم بر نشانی
 در راه آن را محکم ساخته در بهای گرم در طشت می گذارند و اگر هوا گرم نباشد انگشت آتشی در زیر طشت نهند چون طشت گرم
 شود بیضه بجانب هوا پرتال گردد تا از نظر خایه که در دو کنایه از زمین و آسمان هم است چه زمین در میان آسمان است
 و نام طلسمی هم بوده است و علم نجوم را نیز علم طشت و خایه میگویند **تشتیوان** با و او بر وزن نزدیکیان طغبت
 یونانی بسفاسج را کوبند و آن در وی است سهیل سوره عبرتی کثیر لاد جل و نایب التجر و اضراس الکلب خوانند
تشیخ باللام بر وزن تریخ سباده و جاننا زرا کوبند **تشمیر** یا میم بر وزن کفگیر دوا می است که از اشک
 خوانند و باین معنی با فوقانی مابین شین و میم هم نظر آمده است که تشمیر باشد **تشمیرج** بازی نقطه دارد و هم
 بر وزن و معنی چشمیرک است که شیر از زبان چشم خوانند و آن تخمی است سیاه و دلس که با نبات ساینده و در چشم
تشن بفتح اول بر وزن چین یعنی چاکشوات و آن خانه باشد نرم و سیاه و لغزنده از عدس بزرگتر که در دار و
 چشم بکار برند و بکسر اول هم آمده است **تشنک** بر وزن چشمک از پیش سر جایی را کوبند که در کوبه
 نرم و جبهنده می باشد و اما عبرتی یا فوج خوانند **تشنه بکر** کنایه از اشتیاق باشد **تشنه چغیری** بر وزن
 کنایه از اشتیاق بر چیزی است **تشنه دل** بهی تشنه بگرسنگی کنایه از اشتیاق باشد **تشنه**
 با ثانی شده بر وزن پشه چانه روغن را کوبند **تشنی** بفتح اول و کسر ثانی و سکون ثانی حادث است کلاما
 کوبند که خار غایب در امانند تیر اندازد و بعضی کوبند باین معنی عوی است و بکسر اول مردم پر پیش را خوانند **تشمیر**
 بر وزن کبیره کلوه را کوبند که از سنگهای الوان و سخت سازند و بدان بازی کنند

بیان چهاردهم در تالی قرشت با عین نقطه دار مشتمل بر اول لغت

تعار بروزن قطار طشت کلی را گویند و بعضی خوردنی و آذوقه در استب هم آمده است و بعضی پیانه هم هست و قناده
 بروزن شماره هم میگویند قنغضم هم در تالی قرشت و سکون هم در عین نقطه دار چیزی باشد مانند
 کیله و قیصر که غله بدان پیانند و بعضی گویند پیانه باشد که چهار خرد غله بگیرد و بعضی اول و ثالث که تالی قرشت
 باشد هم یعنی پیانه بزرگست چهار خرداری باشد و باین معنی بجای حرف ثالث نون هم نظر آمده است و بعضی
 گویند پیانه که یکت خرد غله بگیرد و مان تنگت را نیز گویند و باین معنی بجای عین آخر حای نقطه دار هم هست که

بیان پانزدهم در تالی قرشت با غای سخص مشتمل بر معیت و شش لغت و کنایت

تفت بفتح اول و سکون ثانی بخار و حرارت و گرمی را گویند و در سثنی و پرتورا هم گفته اند و بعضی معنوت هم هست
 و بعضی اول آب درین اداختن باشد قفاح بجز اول بروزن هر اسراع پیانه و قنوج شراب خور را گویند
 و باین معنی بجای حرف اول نون هم گفته اند تفت بفتح اول بروزن هفت یعنی گرم و گرمی و حرارت
 باشد و ماضی تفتن هم هست یعنی گرم گردانید و بعضی تعجیل و شتاب هم آمده است و گرم رفتن و گرم آمدن و
 گرم گفتن را نیز گفته اند و بعضی حنرام و خرامان هم هست و قنوج و غضب و گرم شدن از خشم و قنوج را نیز گویند و لیا
 هست و دواهی که خوردن بیخ آن مانند تا توله چون آورد و نام موضعی است از منافع است یزد که از کجا صفای هوا جاست
 گرم سیر و سرد سیر باشد تفتن بروزن رفتن محض تا فتن است که گرم شدن و یکدیگر را گرم گردانیدن
 باشد تفته بروزن هفت یعنی بسیار گرم شده باشد و محض تا فته هم هست که آزرده و کوفته شده و مکده
 باشد و نام گیاهی است که خوردن بیخ آن چون آورد تفته حکر کنایه از عاشق باشد و کسی را نیز گویند که علت
 و بوق داشته باشد تفتیک بروزن تزویک پشی باشد نرم که آنرا از زیر موی بزیشان بر آرند و از
 آن شال و کتیه و نهد و امثال آن سازند قنوج باغ بارای قرشت و جیم فارسی بروزن نهد و باغ یعنی س
 و پرهامته و مستعد و جیبا باشد و باین معنی بجای عین نقطه دار قاف هم آمده است نفس بفتح اول و سکون

ثانی

ثانی و سیمین بی نقطه کرمی و حسارت را گویند **نقصر** بضم اول و سکون ثانی و فتح ثالث سیاهی و داغ
 گویند که در بشره و اندام آدمی میسب باشد و انرا عوام ماه گرفت گویند و بعرنی کلف خوانند و بمعنی اندوه و بی قرار
 دل هم هست و میان و غوازش هر چیزی که دین شود هر چند که سیر باشند و این صفت بیشتر عارض زنان است
 و مردان تر باکی و ایفونی میشود و بفتح اول هم درست است **تفسیا** بر وزن غنسیا پیوسته
 صغ سداب کوپی است و بعضی گویند صغ سداب صحرا پی **تفسیدن** بر وزن فمیدن بمعنی گرم شدن
 باشد **تفسیده** بر وزن فمیده لغایت گرم شده را گویند **تفسیل** بر وزن غنسیا پیوسته از
 پارتی ابریشمی باشد که از آن قبا و ازار و چیزهای دیگر تیزدوزند **تفشش** سکون ثانی بر وزن کنش سوزش
 و طعنه را گویند و بکسر ثانی حرارت و گرمی باشد **تفشش** بر وزن مشعل بمعنی اول نقش است که طعنه و سوزش
 باشد **تفشش** بکسر ثالث بر وزن امثله قلیه باشد که از گوشت و تخم مرغ و زردک و عسل پزند و کثیر و نند
 در آن کنند و بعضی گویند عدس سبز نیم بخته باشد **تفشه** بفتح اول و ثالث و سکون ثانی بمعنی طعنه و سوزش
 باشد و طعنه زدن و سوزش کردن را نیز گویند **تفشیل** بر وزن غریل بمعنی تفسیل است که قلیه یا گوشت و تخم
 مرغ و زردک و عسل باشد و بعضی کسدم و میوز و گردکان و کشینز هم داخل کرده اند و عدس سبز بخته را نیز گویند
تفشک بضم اول و فتح ثانی و سکون کاف چوب دراز میان خالی که با کوزه کل و زور نفس بدان کششک
 امثال آن زنند و تفشک آهنی را نیز گفته اند **تقو** بر وزن مقصود بمعنی بخت باشد و آن استوار پی
 است در مقام خوف بختی که بسزج و فرغ بر و غالب نشود **تقنه** بر وزن طعنه پرده عجبوت را گویند
تقنی بفتح اول بر وزن یخی بمعنی تقنه باشد که پرده عجبوت است **تقو** بضم اول و ثانی و سکون و او
 وین را گویند و آب وین انداختن را نیز گفته اند **تقور** بر وزن تور بمعنی کل باشد که بعرنی طین خوانند **تقور**
 بر وزن تور بمعنی تقور است که کاف باشد

بیان شانزدهم در مای قرشت با قاف مشتمل بر چهار لغت و کنایت

تقده بفتح اول و سکون ثانی و و اول بی نقطه مقصود ببلغت بر بر کشیز را گویند و آن رسنی باشد که بیشتر در آسمانی بجا رکنند
 و بعرنی که بره خوانند **تقده** بفتح اول و کسر ثانی و رای بی نقطه مقصود ببلغت بر بر زیر روی را گویند

و آنرا بفارسی نامخواه و کروی خوانند
تقلی بضم اول و سکون ثانی و لام به ستمانی کشیده کوفتندش ماه را گویند

بیان هفدهم در تالی قرشت با کاف مشتمل بر غیبت و شش لغت کناست

تک بفتح اول و سکون ثانی بمعنی اندک و قلیل و کم باشد و هر زدن را نیز گویند عموماً زدن دست بر کنار تخته نزد که کعبتین است
بنشینند خصوصاً و نام کیا بی است که در میان کندم ناز بر وید و آن سخت تر از کیا که کندم باشد و نام کیا بی هم هست که در میان آب
می روید و در مصر کاغذ از آن بسیارند و عبری حفاة گویندش و بمعنی بسیارند براه رفتن و دیدن هم هست و قعر چاه و ت
حوض و انشال آنرا هم گفته اند و بضم اول متعارف جالوزان و نوکت خنجر و نیزه و امثال آن بود و حسراعی که اندک نور داشته باشد
و بجز اول بکه طعام باشد که عبری گفته خوانند و بمعنی پیش و نزدیک هم آمده است کتاب بروزن صیوان
زمین آب کند را گویند و وسط حقیقی دو کوه را بپس گرفته اند که دره باشد و زمینی را نیز گویند از دره و غیر دره که در آن بعضی جا آب فرود
و از جایی دیگر بر آید و بعضی جا خشک باشد و در بعضی جا آب ایستاده و بعضی جا روان باشد و بعضی جا نای آن سبز و مرغزار
بود و نام الکر و ایتی هم هست تکاپوی بابای فارسی بروزن جغای جوی بمعنی آمدن از روی تعجیل و شتاب و جوی
بسیار باشد و بعضی گویند که تکاپوی تردنی فایده است تکا و با او بروزن و معنی تکاب هست که زمین آب کند
دوره کوه زمینی که در آن بعضی جا آب ایستاده و بعضی جا روان و بعضی جا خشک و بعضی جا نایز باشد تکا
بروزن سراسر بمعنی نکت آورنده باشد یعنی حیوانا پست رونده و دوند و عموماً بمعنی اسپ و شتر باشد که در آن
فارس و جبل گویند خصوصاً تکا و رابلق کنایه از دنیا و روزگار است باعتبار شب و روز تک بند
بابای اجد بروزن فرزند کمری را گویند که از ابریشم و پشم شتر و امثال آن بیافند و بر یک سر آن تکمه یا حمره و بر سر
دیگر آن انگار لصب سازند و آن حمره یا تکمه را در آن انگار اندازند تا بر میان بند شود بکمر و من
بار و تالی قرشت بروزن پهلو شکل طبعت زنده و پازند بمعنی چیدن باشد تکثر بفتح اول و ثانی و سکون
زای فارسی استخوان و تخم اکور باشد و بضم ثانی و کسر ثانی هم درست است تکس بروزن کس بمعنی تکثر
است که تخم و دانه اکور باشد و آنرا بصری عجم گویند با عین بی لغت تکسک بفتح اول و ثانی

وسکون ثالث و کاف بمعنی تکیه است که تخم و استخوان انکور باشد و بجز اول هم آمده است **تکسل** بفتح تاء
 و ثانی وسکون ثالث و لام بمعنی تکسک است که فانه و حسنه انکور باشد **تکسین** برون تکسین نام
 بزرگی است از بزرگان **تکش** بفتح اول و ثانی برون حبش نام یکی از ملوک و سلاطین است و تخم دانه انکور
 هم گفته اند **تکل** بفتح اول و کسر ثانی وسکون لام کو سفند شاخ و از حبسکی را گویند و سپر ساده نو خط را نیز گفته اند
 و مردم ابله و بی اندام را هم میگویند و بجز اول نیز درست است **تکله** بضم اول برون عقل نام یکی از اناجان
 است که در شیراز پادشاهی کردند و دیوانه را نیز گویند **تکمار** برون و معنی تخمار است و آن تیری باشد
 بی پیکان و بجای پیکان کروی دارد **تکمر** بضم اول و فتح سیم برون دختر مخفف **تکمار** است و آن تیری باشد
 بی پیکان و بجای پیکان کروی از چوب یا استخوان دارد **تکمه** بضم اول وسکون ثانی و فتح سیم کوی کریبان
 و امثال آنرا گویند **تکند** بفتح اول برون کسب آشیانه مرغانرا گویند و بجز اول هم گفته اند و جای مرغ
 خانگی را نیز گویند **تکو** برون عدوانان **تنک** روغنی را گویند و موی در هم پیچیده و مجعد را نیز گفته اند
تکوک بفتح اول و او مجهول برون ملوک صراحی باشد که آنرا از طلا و نقره یا از کل بصورت جانوان خصوصا
 بصورت شیر سازند و بدان شراب خورند و بدین معنی بجای حرف ثانی لام هم ب نظر آمده است و بضم اول غوغه بزرگ
 گویند و نشانه تیر و هدفت را هم گفته اند **تکوی** بفتح اول و ثانی بواور سیده و بختانی زده معنی **تکوا** است که نان
 روغنی باشد و موی مجعد را نیز گویند **تکمه** بفتح اول برون عک بریز را گویند که سر کرده و پیشرو کله کو سفند آن
 باشد و بزرگ را نیز گفته اند اسم از بز کوهی و غیر کوهی و یکت جلد و فتر را هم میگویند و سر کهن کا و کا و مسیش را نیز گفته
 اند که آنرا بدست پهن ساخته بجهت سوختن خشک نموده باشند و بضم اول نوعی از تیر است که بجای پیکان کروی
 دارد و پشته و بلند می را نیز گفته اند و بجز اول لغمه و پارچه از هر چه باشد چنانکه گویند فلان چیز را **تک** کرد یعنی پاره
 پاره ساخت **تکیز** برون تیز تخم و استخوان انکور را گویند **تکین** برون زمین نام پادشاهی
 بوده است و بمعنی زیرین هم است و تخم و استخوان انکور را نیز گویند

بیان سده هم در تالی قرشت با کاف فارسی مشتمل بر هفت لغت

تک بفتح اول و سکون ثانی یعنی تون و پاپین باشد پس چون چاه و امثال آن و معنی دویدن و نکت و دوم
 هست و بوم و زمین را نیز گویند و فریاد کردن و بانگ بلند و چار را نیز گفته اند و طبعت زنده و پازند خرمای رسیده باشد کتاب
 بروزن سراب پیاله باشد از نقره و غیره که در ته آن لوله نصب کرده باشند و با آن شراب و کلاب و امثال آن در شیشه
 کنند و آنرا بجرنی قیف گویند و زمین نشیب پر سبزه و علف را نیز گویند که آب باران بر آن بدود و جابجا بماند و نام دروستا
 است از ولایت کج و جنک و خصومت را نیز گفته اند و نام پرده ایست از موسیقی تگاو با و او بروزن و معنی
 کتاب است که زمین پست پر آب و علف و خطری که بجرنی قیف میگویند و جنک و خصومت و دروستای اروپا
 کج و پرده از موسیقی باشد شگفتا ز بفتح اول و ثانی قرشت بروزن پر و از تاختن و دویدن و جستجو کردن باشد
 تکرک بفتح اول و ثانی و سکون رای قرشت و کاف فارسی معروف است که زاله و پنجه باشد و ضعیف رای
 قرشت بروزن نقرک پایه و پی دیوار را گویند تجل بفتح اول بروزن حسن قیج جنگی باشد و کجبه توان مار
 در قهقه که بر جامه پینه کنند تکم بضم اول و فتح بیسم بروزن و تهر تیر تخار است و آن تیری باشد که بجاسه پیکان

کوهی از چوب دارد
 بیان نوز و رسم در ثانی قرشت بلام شامل برسی و دو لغت و کنایت

تل بفتح اول و سکون ثانی کوه پست و پشته بلند را گویند و هر چیزی که بر روی هم ریخته حرمین کرده باشند و کنایه از سپهر ارد
 مزلف و معنی باشد گویند عربی است تلاقوف بفتح اول و ثانی بالغ کشیده و فوقانی بود رسیده
 بجازده شور و غوغا را گویند و کسی را نیز گفته اند که خور را چسب کن و پیید نگردد و از کثافت و نجاست پر میزنند
 و مردم از و نرفت کنند تللاج بفتح اول بروزن کلج بانگ مشغله و شور و غوغا و غلغله باشد و باین معنی بکجه
 عقل بروزن خسران هم آمده است تلاس بفتح اول بروزن عا س نام شهر است در ترکستان
 تلاشان باشین نقطه دار بروزن سراسان نام مرغزار است بزرگ در صغان تلاق بروزن عواق
 آن گوشت زیادتی را گویند که در میان فسج زنان است و معنی با چو تنبان و بشوار هم آمده است تلالا
 بروزن جلال نقش و صوت خوانندگی و گویندگی را گویند تللاج بفتح اول و نون بروزن ای تراج بانگ مشغله و
 شور و غلغل را گویند و سکون نون هم آمده است تلبا باهای اسجد بروزن علوا طبعت زنده و پازند پیید گویند و کابو و شاک

این باشد تلخ جگوت باغای نقطه دار و جیم و کاف و و او و کاف و کیر و حرکت مجهول نام کاسنی صحراپی است و عربی آن
 طخشون باشد و عبری یعنی کوبند تلخ جگوت با جیم و کاف بر وزن کرم سود یعنی تلخ جگوت است که کاسنی صحراپی
 باشد تلخ عیش کنایه از کسی است که آزاری و مکر و بی و مصیبتی از حوادث روزگار بدور سپیده باشد
 تلخات بر وزن زده کت تصغیر تلخ باشد و نام گیاهی است بنام تلخ و بعضی کوبند خسر بزهر تلخ است
 که عبری حنظل و قثاء آن غنم خوانند و بعضی کاسنی را گفته اند و نام یکی از طرفهای سلطان محمود غزنوی بوده . تلخ و ترش
 کنایه از محنت و مشقت دنیا است تلخی بر وزن تلخی کاسنی را کوبند و آن گیاهی است معروف تلمک
 بکسر اول و ثانی و سکون سین بی نقطه و کاف خوشه کوچک انکور باشد که جزو خوشه بزرگ است یعنی بر خوشه بزرگ
 چسبیده است تلمک بفتح اول و ثانی و سکون کاف کسی را کوبند که سبقتش بسیار کند و پیر باشد و در جای
 سبقت بر کنده نوشته بودند بفتح بامی اجد و کاف الله اعلم و بفتح اول و سکون ثانی یعنی تلخ بود که ضد شیرین است
 و تلم و زرد و روق را سیند کوبند و طلق معرب آن است و نوعی از قماش هم هست و بضم اول و سکون ثانی علم باشد
 که آنرا لوبیا خوانند و بکسر اول و فتح ثانی چهارم پیش و از آستین کوتاه را کوبند و درخت سیب صحراپی را نیز گفته اند که
 بیونانی زعور و عبری زونکاست حبات و شیرازی کیل و در حشر اسان علف شیران خوانند و بکسر اول و سکون ثانی
 زنجبیل زود آزه را کوبند تلمن بفتح اول و سکون ثانی و بضم سکون ثانی و کاف میوه بود و کیر باشد بزبان
 رند و پازند و عبری نف کوبند تلمده بانون بر وزن چسبنده که زبان را کوبند یعنی شخصی که دست کتف نواز
 نمود و او را بصری قافه خوانند تلمکات بفتح اول و سکون ثانی و کاف میوه بود شبیه بشتاکو
 و بضم اول و کاف فارسی بر وزن تفکات حاجت و ضروری و میل و خواہش و نیاز و آرزو باشد چه تلمکی نیاز مند و خواه
 کنند را کوبند و باین معنی بر وزن خدنگت پیر آمده است و بکسر اول و ثانی زدن گشت باشد برون و دایره و
 امثال آن خوشه کوچک انکور که بر خوشه کلان چسبیده بود و بکسر اول و فتح ثانی نام ولایتی است از طاکت و کن
 تلمکباین بر وزن و معنی ترنجبین است و آن دارویی باشد شیرین و مانند شبنم بر خادشتری نشیند تلمکی
 بضم اول و فتح ثانی نیاز مند و خواهش کننده و کد را کوبند و بکسر ثالث مخفف تلمکی است که میان پاچه باشد
 و کنایه از پسر امر و مخیم و ممرش بی باکت و خوبی و خوبی هم هست تلمه بضم اول و سکون ثانی و فتح اول

بمعنی حاجت و خواهش و نیاز و ضرورت باشد تلو بفتح اول بروزن زلو مطلق غار را گویند و بضم اول پایین
 تیر باشد جایی که پی در آن چسبند در گشت کنند و بجان مضبوط سازند تلو اسه بروزن چلباسه اضطراب
 و پی آرامی و پی فراری و اندوه و میل بجزئی داشتن باشد تلو سه بفتح اول بروزن و سوسه مختلف تلو آ
 است که اضطراب و پی فراری و اندوه باشد و بضم اول و ثانی غلاف کار و شمشیر و امثال آنرا گویند و با معنی بفتح
 اول بروزن سبزه هم بقرآئه است و بفتح اول و ثانی غلاف خوشه خرما و غلاف دانه خرد را گویند و نوشته
 در و در بر این گفته اند تلو کت بفتح اول و ضم ثانی و سکون و او و کاف نشانه تیر باشد که بعرنی بر
 خوانند و ظرف و صراحی که آنرا بصورت شیر و کاه و حیوانات دیگر ساخته باشند و بدان شراب خوردند تلو بفتح
 اول و ثانی غیر مشد و مطلق آنچه جانور در آن بچسبند و در آن سبندند و او تویی که بر جاب و امثال
 آن کشند و بانانی مشد و پای نردبان را گویند و بجر اول بروزن چلباسی طلا باشد که بعرنی در لب خوانند و پای نردبان و زین
 پای نانی گفته اند تلی بضم اول و کسر ثانی و سکون تخمائی مجول یعنی دست افزار و دست افزار و آن
 تراشان و حجامان باشد و کیه که خیاطان سوزن و ابریشم و انگشتر آن نهند و بجر اول طلا را گویند تلیس با
 بفتح اول و ثالث مجول و بای اسجد بالف کشیده بروزن حسریار خانه را گویند که بجهت گرم پیل نگاه داشتن چوب
 کنند تا پیله حاصل شود تلیجان بروزن نریان نام پهلوانی است ایرانی و در جای دیگر توری گفته اند الله علم
 تلیوار با و بروزن و سنی تلیس با است و آن خانه باشد که در آن گرم ابریشم نگاه دارند

بیان بیستم در تالی قرشت با هم مشتعل بر بیت و یک لغت و کنایت

تم بفتح اول و سکون ثانی آفتی است که در چشم پیدا میشود و مانند پرده و آنرا بعرنی غشاوه گویند تلجج بضم اول بروزن
 تلجج کیه درازی را گویند که از پارچه دوزند و یا از ابریشم بافند تلجج بفتح اول و خای نقطه دار و رای بی نقطه
 یعنی نزل و مزاج و مسخرکی و ظرافت باشد و سکون خای نقطه در هم گفته اند یعنی مطلق سخن اعم از مطایبه و خوش طبعی و
 غیر آن تاشا باشین نقطه دار بالف کشیده نظر کردن بجزئی باشد از روی خط یا از روی عبرت
 تمام شدن یعنی بانتهار رسیدن کاری باشد و کنایه از مردن و فوت شدن هم هست متمم

بضم پرو فوقانی و سکون پرو میم قطعاً سس باشد و آن دم کا کو بی است که سپاه بیان آن را از نیزه و علم آویزند و
برگردن است بندند و بکسر پرو فوقانی یعنی بی ساق را گویند که در آتش و طعام کنند **تختیا** با خاندانی شخص بر وزن
میه نام کی از اصحاب کعب است و نام دعایی هم است که بوقت حاجت بخوانند **تده** بفتح اول
و سکون ثانی بر وزن سبده کج زبان را گویند یعنی شخصی که در حرف زدن زبانش خوب نگردد و او را بجز بی فافاه
خوانند **تمر** بفتح اول و سکون ثانی در رای بی نقطه آب مروارید را گویند و آن علتی است که بعضی از مردم را در سن
چهل سالگی در چشم هم میرسد و چشم تاریکی می کنند و بیبایی نقصان می پذیرد و چون سن از پنجاه تجاوز نماید
آن علت بخودی خود بر طرف گردد و بکسر اول نیز باین معنی بکار آمده است و در عربی حس را را گویند و بضم ثانی بنیاب
ترکی آهین را گویند و بکسر اول و ثانی بزبان طلی هم است یعنی تاریکی باشد که در مقابل روشنی است **تقرقرت**
بفتح اول و کسر ثانی و سکون رای بی نقطه و قاف و زای نقطه دار مستخرج بکاف زود کلام خدا و قرآن مجید را گویند
و بضم ثانی هم گفته اند گویند ترکی است **تمغوز** با زای پرو بر وزن محفوظ پیرامون و آن و متقارم غان باشد
تمکول با لام بر وزن مقبول رستی باشد خود روی شیده با سبناج و آنرا در حسرت اسنان برغت و بجز قفا
بری خوانند **تملیت** با تالی فرشت بر وزن تملیکت بار کو چکی باشد که بر بار بزرگ بنزد و گاه بر پشت
چاره اندازند و بر بالای آن سوار شوند و یک لنگه بار را نیز گفته اند **تمن** بر وزن چمن میخ را گویند و آن بخاری باشد
تاریک ملامت بر روی زمین و بجز ضباب خوانند **تمنده** بر وزن روزند که زبان را گویند و او
است که خوب سخن تواند کرد و بغیر از معجز فایحه یک از خارج او درست نباشد و بعضی بر طلس این گفته اند یعنی در گفتن
حرف فافاه حسرت باشد و او را بجز بی فافاه خوانند و بعضی الکن را می گویند و او شخصی است که در آشنای حرف
زدن زبانش میگرد **تمنک** بفتح اول و کسر ثانی و سکون نون و کاف فارسی بنیابی باشد سرخ رنگ
و برشش طعم و بکسر اول هم گفته اند و باین معنی بجای نون یای حلی هم است **الذاعلم** **تمودان** بر وزن بودان صح
ترک است که ترکان باشند گویند ترکان از نسل یاقوت بن لوح اند **تموز** بفتح اول و ثانی مضموم بود و در
نقطه دارد و کرمای سخت باشد و نام ماه اول تابستان و ماه و هم از سال رو میان و بودن آفتاب در برج سرطان
تموک بفتح اول و ضم ثانی و سکون ثالث و کاف نشانه تیر باشد که عرب هدف گویند و تیر بر نیز گفته اند که پیکان

که پیکان بینی دارد و چون بگوشت یا استخوان فرود آسانی بر نیاید و هر چیزی را نیز کوبند که در چیزی رود که بر آوردن آن دشوار باشد
 همیشه بفتح اول و کسر ثانی میشود و سکون تثنائی مجبول و شین نقطه دار معترض نام شخری و بدین باشد و نام همیشه
 در لواحق شکر اول که در میان آطبیان بیشه شهرت دارد تمکیت بفتح اول بر وزن شکرکیت
 رستی باشد سرخ رنگ و ترش مزه و بجز اول هم آمده است

بیان بیت و یکم در تالی قرشت با نون مشتمل بر نو دلت و کنایت

تن بفتح اول و سکون ثانی یعنی بدن است و بمعنی جسم نیز آمده است که در مقابل جوهر باشد و بمعنی خاموش هم
 چون وزن خاموش شد را کوبند تناسان بفتح اول بر وزن تناسان یعنی آسوده و تندرست باشد
 تنا فور با فا بر وزن بلا دور مقداری از کلمات آن باشد بشرحیت زد و شت تثنائی بر وزن امانی بمعنی جسمانی
 باشد چنان بمعنی جسم هم آمده است تناور با واو بر وزن سراسر شخصی قوی جسته تو مند و فرید را کوبند
 تنبان بضم اول بر وزن تنبان نیز جامه و زار و شلوار را کوبند عموماً و تنبان چرمی کتبی کلبه را خصوصاً
 تنبد بفتح اول بر وزن استقبل خاموش بودن و لرزیدن باشد یعنی می لرزد و خاموش میگردد و بضم ثالث
 بمعنی جسم کل است همچنانکه روان بلفظ کل است چنان بمعنی جسم در روان یعنی نفس و بد معنی همه و کل باشد همیشه
 بر وزن مدرسه قالی را کوبند خواه کرمانی و خواه بوشقانی و منحرب آن طنقه است تنبک بضم اول
 بر وزن اردک با انگشت ابهام و سیاه و وسطی گرفتن چیزی خوردنی باشد یعنی لب انگشت چیزی برداشتن و خوردن
 و دلی باشد دم دراز که از چوب و سفال سازند و باز بیکران در زیر بغل گرفته بوازند و جابج زین اسپ و دامنه زین را نیز کوبند
 و باین دو معنی بفتح اول هم آمده است و بجای حرف اول طای حطی هم درست است و بابای فارسی در پیچ زرگری
 صفاری باشد و آن خالی است که چیزی را از طلا و نقره و امثال آن در آن ریزند و باین معنی بقدم بای فارسی بر وزن
 هم آمده است و بعضی در پیچ زین اسپ و طاق زین را نیز گفته اند قبل بر وزن مندل کابل و یکبار و سیخ کار
 و مسخره را کوبند و بضم اول بر وزن بیل حیل و نیز رنگ و مکر و فریب و جادوی بود و باین معنی بر وزن فرکان هم آمده است
 که بضم ثالث باشد تنبلیت با تالی قرشت در آخر بر وزن خند لیب بار کوهی را کوبند که بر بار بزرگت بند

و گاه بر بالای چارواهند و بر بالای آن سوار شوند و یک لنگت بار را نیز گفته اند قطبور بر وزن زبور سازه است شمشیر
 و معرب آن قطبور باشد **تنبولک** بر وزن منقولک یعنی کباوه باشد و آن کانی است بسیار کم زود و بعضی
 جناح زمین هم آمده است که دامنه زمین و شمشیر کاب باشد و طاق زمین را نیز گویند **تنبول** بر وزن منقول بر
 باشد که در هندوستان پان گویند و با انگت و فوفل خورد و کباوه را نیز گویند و آن کانی باشد که زور و نام قلعه است
 در هندوستان **تنبه** بر وزن اینه چونی کسند و بزرگ باشد که در پس درهند تا در کشود و نکرود
تنبیدن بر وزن خندیدن یعنی لرزیدن و طبلیدن و حرکت کردن باشد و بعضی بکنین کردن هم هست **تنبیک**
 بنام اول و سکون ثانی و کاف معنی تنگ است و آن در طی باشد دم دار که مسخرگان و بازگیران در زیر غل گیرند
 و نوازند و جناح زمین است را نیز گویند و یا بای فارسی هم آمده است **تنگاک** بانای قرشت بر وزن
 غناک نام پادشاهی بوده است و نام مردی هم است **تنگه** بفتح اول و فوقانی و سکون ثانی **تنگینه**
 و پرده مشکبوست را گویند و بضم اول و فتح ثالث زبور سبج باشد **تج** بفتح اول بر وزن تج معنی درام
 بچیدن و فراهم فشردن باشد و بعضی از پی در آمدن و فرا هم نشانند هم هست و بر فاعل را نیز گویند که سینه
 و فشارنده و از پی در آئیده باشد و امر باین معنی هم هست یعنی در پی و بیشتر و از پی در ای و بعضی گویند **تج** معنی در پی
 در آمده و ترج معنی فشارنده باشد و بجز اول نیز گفته اند **تجیدن** بر وزن تجیدن معنی بچیدن
 و در هم فشردن باشد **تجیده** بر وزن سنجیده یعنی ترنجیده است که در هم کشیده شده و فشارده کرده
 و پیچیده باشد **تند** بضم اول و سکون ثانی و دال ایچ معروف است که مرادف تیز باشد و بر چیز که از جا
 بر جسد و جنده باشد و خشم و خشمگین و غضب ناک و درشت و توانا و فر به را نیز گویند و بعضی غول سیابانی و دیو هم
 هست و سر کوه را نیز گفته اند و بعضی بلند و بلند می هم آمده است **تندبار** تند معلوم بای ایچد بالف کشیده و بر
 فرشت زده موذیات را گویند مانند شیر و پلنگ و مار و عقرب و زبور و مورچه و امثال آن و هر جانور که جانور دیگر
 بخورد **تندبور** بضم بای ایچد و سکون و او مجهول و رای فرشت جستن و بر جستن را گویند و باین معنی بجای با
 ایچد بای صلی هم آمده است **تندر** بضم اول و فتح ثالث و سکون ثانی و رای قرشت معنی خنده باشد و
 و در را گویند خصوصاً و بضم ثالث هم آمده است و طبل را نیز گویند که عریان مندر لب خوانند **تن** در و اول

کتابه از راضی شدن و قبول کردن باشد تندرو بر وزن تند و بخیل و مسکت و ترش روی را گویند تندس
 بفتح ثالث بر وزن هر کس معنی تن مانند است چه در معنی شیهه و نظیر و مانند باشد و تفسیر شمال هم است و بکسر ثالث
 مخفف تندیس است که آنم تن مانند باشد چه در معنی شبهه و نظیر و مانند بود تندسه بفتح ثالث بر وزن مدرسه
 معنی تندس است که شمال باشد و بکسر ثالث مخفف تندیه است که آنم معنی شیهه و نظیر و شمال باشد و
 بر وزن بدر و عجبوت را گویند تند و خند بضم اول و خای نقطه دار این لغت از اتباع است و معنی تار و مار که در
 وز بر شده و از هم پاشیده باشد و باین معنی بفتح اول و خای نقطه دار هم آمده است تندور بضم اول و ثانی
 بر وزن پر زور معنی زور باشد و بفتح ثالث هم باین معنی آمده است و دلیل را نیز گویند که عوب عند لب خوانند تند
 بضم اول بر وزن عمده چیزی باشد که مانند غنچه مرتبه اول از درخت سرزند و بعد از آن برکت از میان آن بر آید و زبور سنج را
 نیز گویند و معنی اول بجای دال ایچد زای بوزیم آمده است تندید بضم اول بر وزن جنسیه ماضی تند شدن
 و در چشم رفتن باشد یعنی تند کردید و در چشم شد و غنچه و برکت و شکوفه بر آوردن درخت را نیز گویند چه هرگاه درخت شمع
 در برکت و شکوفه بر آوردن کند گویند تندید یعنی برکت و شکوفه بر آورد تندیدن بضم اول بر وزن جنسیدن سر
 زدن غنچه بگفت و شکوفه باشد از درخت و در غنم شدن و اعراض کردن را نیز گویند و معنی اول بفتح اول هم بضم آمده است
 تندیس بر وزن تندیس معنی تن مانند است چه در معنی مانند باشد و معنی صورت و شمال و پیکر و کلبه و قالب
 و جهت نیز آمده است اجم از انسان و حیوانات دیگر تندیسه بر وزن تکلیفه معنی تندیس است که شمال و صورت
 و مانند و غیره باشد تندیلور بضم اول و بای حلی و سکون و او درای قرشت معنی حبتن و بر حبتن باشد
 تن زدن با زای بوز بر وزن کر کردن معنی خاموش بودن و خاموش شدن و صبر و تحمل کردن و آسودن باشد و تن
 و تن زده خاموش شونده که فاعل است و معنی امر هم است یعنی خاموش باش و تن زنده یعنی خاموش شود تنزه
 بضم اول و فتح ثالث بر وزن غنچه چیزی باشد که تحت از درخت سرزند و بعد از آن برکت از میان آن بر آید تنزیه
 بکسر ثالث بر وزن ترتیب جامه کوچکی باشد که در یزقها پوشند و ترکان از خالق گویند تنسته با سین بی نقطه
 و نای قرشت بر وزن طبقه بافته عجبوترا گویند تلنج بضم سین بر وزن سرخ هر چه سبز را گویند که بسیار نادر و کمیاب
 و بی مثل و مانند در نهایت نفاست باشد و معرب آن تنوق است تن شوی بضم شین نقطه دار بر وزن

بدنوی عوض و جوی آسب و چشمه و امثال آنرا گویند عموماً و سخته که میت را بر بالای آن نشیند خصوصاً تنقظ اول
و قاف و طای حطی بالفت کشیده بر وزن پر خار پاس بان را گویند و شمع بار میت بلندی را نیز گفته اند که از سر شب با
بسوزد و بر وزن ذوالفقار و بر دو بار هم گفته اند تنگت یعنی اول و سکون ثانی و کاف فارسی معروف است
که نقیض فرخ باشد و میت لنگت بار و خسرو و شکر را نیز گویند و گنایه از زبان خوبان هم هست و بعضی فرمودند و
ناپدید کردن هم آمده است و هر صفت یا سخته باشد که لغاتشان و مصوران اظهار صنعت خود بر آن کنند عموماً و بخار خانه
مانی را گویند خصوصاً و باین معنی با ثانی مسئله هم آمده است و نواری که بر زمین است مضبوط کنند و وادی که بدان
بار بر پشت بار و در محکم سازند و دره کوه را هم گفتند و نایاب و عدیم المثال را نیز گویند و بعضی ملول و سخته و آرزو
هم آمده است و نام ولایتی است از بدخشان و نام مقامی باشد از ترکستان که ترکان تنگی بآن منسوب و بخار منسوب
مشهور اند و بعضی سخت و بسیار هم هست که در مقابل است و اندک باشد و قریب و نزدیک را نیز گویند و نیز در کان
حصاری باشد و بضم اول کوزه سرتنگ کردن کوتاه را گویند و بجز اول منقار مرغان باشد تنگت با کاف
بر وزن اغیار و روی باشد که طلا و نقره و مس و برنج و امثال آنرا بدان میگویند کنند و آن معدنی و مصنوعی هر دو
میباشد معدنی از چشمه بر می آید مانند برف و یخ و مصنوعی آن است که یک جزو نمک و یک جزو قلع و سینه است و بجز
در دیکت ریزند و شیر کاه و پیش آن مقدار که اجزاء را میوشاند در دیکت کنند و چندان بچوشانند که سخت شود و آنرا
بهری طایع الصناعه خوانند تنگت بار بر وزن رنگبار نامی است نه نامهای باریتعالی جل و شانه و با
سالمکان حضرت باریتعالی است باعتبار وحدت حقیقی که اینجا کجایش هیچ چیز نیست نه از طریق وجود و نه از راه تعقل
و شخصی را نیز گویند که همه کس را پیش خود راه نهد و مردم نترسند او بد شواری بار یا بند و چیز را نیز گویند که بد شواری بدست آید
و نبات عزیز الوجود باشد تنگت بیز بضم ثانی و یای تحتانی مجهول بر وزن سبک خیز غزالی را گویند که آنرا
از سوی دم اسپ در غایت تنگ چشمی ببافند و چیزهای را که خواهند بسیار نرم و باریک شود بدان میپسند و چون
رنگت ریز هم آمده است که بسکون ثانی باشد و پالان و ترشی پالار را نیز گویند و آن ظرفی است که مانند لکیر سوراخ
دارد و بدان چیزها را صاف کنند تنگت پیچوله یعنی اول و سکون ثانی گنایه از دنیا و روزگار باشد
تنگت بجز اول و ثالث نام قصبه است که مابین کولاب و حصار واقع است تنگت ترکان

نام وضعی است از ترسنان تنگ چشم کنایه از مردم بخیل و ممکت باشد و نیز کنایه از مردم نادان
 و دیوانه و زنی که بغیر از یک شوهر ندیده باشد تنگ دست ابدال بجد بروزن زنگ است کنایه از فقیر و مفلس
 و بی چیز باشد و تنگ دستی بی چیز را هم گفته اند و ممکت و بخیل را نیز گویند و بعضی منند که چاک و مسندی که
 کم است آید هم آمده است تنگ روی بضم ثانی کنایه از شخصی است که باندگت ممانده طلب بر سر کسی را
 قبول کند تنگ بجز ثالث بروزن پرگز نام درختی است که خارهای بسیار تیز دارد و کل آن مانند σ است
 باشد و آتش پیزش بی نهایت تند و تیز بود تنگس بجز ثالث بروزن زرس یعنی تنگ است که درخت
 پر خار باشد و کاش کل کاسنی ماند تنگ سار بروزن سنگ سار یعنی فسخ است و فسخ در لغت
 بعضی ضعف و جمل و فساد رای و نقصان عقل باشد و با اصطلاح اهل تناسخ است که چیزی را در مرتبه تنزل و افساد
 چنانکه روح انسانی بصورت حیوان و بکر عبوه نماید و آنرا بگذارند و بصورت نبات چمن پراشود تنگست بروزن

پرست نام جایی است که بلورانی از اینجا آورند و بلورانی نوعی از بلور است در غایت لطافت و ندرت شهرت
 تنگ شکر کنایه از دکان معشوق است تنگ عیش کنایه از مفلس و بی چیز و صاحب اندوه باشد
 تنگوشش بالام بروزن پرده پوش نام کتاب لوشای حکیم رومی است و صنایع و بدایع این کتاب در برابر صنایع
 و بدایع از تنگ مانی نقاشی است و همچنانکه کتاب مانی را از تنگ خوانند این کتاب را تنگ نامند و بعضی گویند
 علم خانه رومیان است در صورت تکریم و صنایع و بدایع نقاشی و این در مقابل کارخانه چینی باشد و بعضی میگویند نام
 حکیمی است بابی تنگوشا باز یادق الفصیح یعنی تنگوشش است که کتاب صفحه لوشای حکیم باشد چنانکه
 بعضی صفحه لوشا نام حکیمی است رومی و بعضی گویند باقی بوده و او صاحب علم کبیر و سیمیا و حکیمت است و در
 صنایع و بدایع نقاشی و مصوری مانی مانی بوده است چنانکه کتاب مانی را از تنگ میخوانند کتاب او را تنگ میگویند
 و بعضی گفته اند تنگوشا از تنگ نام دو کتاب است و نام علم خانه رومیان هم است در نقاشی و صورتگری و با نام
 شده هم آمده است تنگنای تنگی و جای تنگ دوره کوه و راه میان دو کوه را گویند و کنایه از قبر و لوح و دنیا و
 قالب آدمی هم است تنگو باد و مجهول بروزن بدر نام پادشاه خا و خلق است تنگه بفتح اول و ثانیا
 و سکون ثانی مقصدی از زر و پول باشد با معنی بر جایی تنگه لغیرا کنایه از بزرگ لغز است تنگت یاب

بیایم سحلی بروزن فسخ یاب آنچه به شوری بدست آید و عسریه الوجود باشد تلند بروزن کند عکسوت باشد و در
 کابل و قنبل را بنیز کونید تلند و بروزن سن بو یعنی تلند است که عکسوت باشد تلند بروزن رود یعنی تلند
 که عکسوت باشد و آلتی هم هست جولاها را که آنرا مگوکت میگویند و معنی قیندن و کشیدن هم بجز آمده است تنو
 بروزن زلو قوت و ثانی را کونید تنوب بفتح اول و ضم ثانی و سکون و او و بای اسجد طغبت رومی نام
 درختی است در کوههای روم که قطره آنرا از بیخ آن کسیرند و آنرا بعربی صنوبر صغیر خوانند چه مانند صنوبر است لیکن کوچکتر
 اندان باشد تنوتاس با فو ثانی بالفت کشیده و بسین پی نقطه زده صاحب علم و عمل را کونید تنود
 بروزن بودن یعنی قیندن و کشیدن باشد تنور بروزن ضرور لغظی است شکرک میان فارسی و عربی و ترکی معنی
 محل نان پختن تنور خانه باغی نقطه دار بالفت کشیده و فتح زون مطبخ را کونید تنوره بفتح رابع سلاهی باشد
 مانند جوشن لیکن خیمهای تنوره در از تر از غیبههای جوشن باشد و غیبه آهن جوشن را کونید و حلقه زون مردم را بنیز گفته اند
 و پوستی باشد که قلندران مانند لسنکی بر میان بندند و کوی که در چهلوی آسیا سازند تا آب از سوراخ آن بر بر ثانی چرخ
 آسیا خورد و آسیا بگردش در آید و معنی چرخ زون هم آمده است تنوز با واد مجهول بروزن تنوز یعنی چاکت
 و شکاف باشد تنوزه با ثانی مجهول و فتح رابع که زای نقطه دار باشد شکافه و چاکت شده را کونید تنوز
 بفتح اول و سیم و سکون نون و دال اجد لوانا و تندرست و بلند بالا و عریض و صاحب قوت و فریب را کونید و شاد و شام
 دارند تن در این گفته اند که تن پرور باشد تنه بفتح اول و ثانی تن و ترکیب وجه را کونید و تنیده عکسوت را
 نیز گفته اند و معنی قبول در ضایع است چه نه شدن قبول کردن و راضی شدن باشد تنها معروف است
 که از مفرد بودن باشد و معنی اجسام نیز آمده است چه تن معنی جسم است تنی بروزن غنی معنی جسمانی
 باشد تنیان بفتح اول و کسر ثانی و سحلی بالفت کشیده و بنون زده یعنی جسمانی است باشد تنین
 بروزن رمیدن معروف است و معنی خاموش بودن و فریب دادن هم آمده است تنینده بروزن
 رسیده یعنی خاموش گردیده باشد و معنی دیگر معروفست تنینزه با رازی هوز بروزن نیزه یعنی
 طرف و دامن باشد چنانکه اگر کونید تنینزه کوه مراد از آن دامن کوه باشد تنین فلک اشاره
 بعقده راس و ذنب است که محل تقاطع فلک حامل قمر باشد با مایل و مجرزه را بنیز کونید که کایکشان باشد

بیان بیست و دوم در تالی قرشت با واو مشتمل بر شصت و هشت لغت و کنایت

بفتح اول و سکون ثانی بمعنی تاب است که تالش آفتاب و امثال آن باشد و چاشیرا نیز گویند در صحرا که آب در آن
اینجا بود و عبرتی خدیبر خوانند و بضم اول و ثانی مجهول بمعنی پرده و نه دلای باشد چنانکه گویند تو بر تو یعنی پرده پرده و لا
بر لای و نه بر نه و بمعنی درون هم هست که در مقابل بیرون است و قیامی را نیز گفته اند و آن پرده باشد که بر روی
شیر بند و با ثانی ساکن معروف است که عبرتی است گویند و بمعنی خود هم آمده است که انرا خویش و خویشین خوانند
و معنای و ضیافت را هم میگویند **توا** بر وزن هوا بمعنی صنایع و خراب و مانف باشد **توا به**
بر وزن خرابه نام مبارزی است تورانی که پسر او برته نام داشت **تواره** بفتح اول بر وزن شماره نشین و
خان و دیواری را گویند که ازنی و علف سازند و بضم اول **خار** بر دیوار و در دریاغ و فال نیز باشد و خانه را نیز گویند که در آن
گاه و سبکین و پلید بهارینند **تواسی** بکسر اول و ثانی بالف کشیده و سین بی نقطه تجمانی رسیده
فرش منقش را گویند مانند قالی و کپیم پارس **توانج** بضم اول و ثانی بالف کشیده و فتح عین نقطه و آن
و سکون جیم بلغت رومی نام پوست درختی است و آن سفید و بسیار تلخ می باشد بواسیر را نافع است **توان**
بضم اول بر وزن جوان **توبت** و قدرت و توانایی باشد و بمعنی ابر هم هست که عبرتی حساب گویند و ممکن بود
بر هر چیز را نیز گفته اند **توا پنجم** بر وزن و معنی طبا پنجه است که عبرتی لطمه گویند **توا به** بفتح اول و ثانی
هوز قلیه باد سجان را گویند و گو گو و خاکسید را نیز گفته اند و بمعنی گوشت پنجه نازک و کباب هم آمده است
توا بی بر وزن و معنی تباهی است که نابود کرده شده و صنایع گردیده و بکمال رسیده باشد **توا پا**
بضم اول و ثانی فارسی بالف کشیده بلغت زند و پازند سیب را گویند و عبرتی تفاح خوانند **توبال**
و نیز چهل لغت اول بابای احمید و دیگری بابای فارسی بر وزن رومال بمعنی مس باشد که عبرتی نخاس گویند
و براده و سوسن مس و نقره و امثال آنرا نیز گفته و بعضی گویند مس آهن و امثال آنرا چون تبا بند و چکش و تپک بر
زند ریزدایی که از آن سیریزد و می باشد آنها را **توبال** میگویند و این اصح است چه **توبال** النخاس ریزدایی را گویند
که بوقت چکش زدن از مس تافته می باشد و آنرا پوست مس میگویند و آن لطیف تر از مس سوخته است و همچنین
توبال احمید پنجه از آهن گفته ریزد گویند که **توبال** و براده آهن بر کسی میزند که در خواب دندان بدان بسازد

و کبر اجد و دیگر آن فعل نکلند و اگر از آن قدری در شب بزم بر آید نیزند ز سحر را بخورد و اگر آن شراب را بخورد زبان
 تو باطن بضم میم و لام و سکون نون بلفظ یونانی نوعی از توتو عاست و آنرا بعرنی علقی خوانند برکت آن با نیک برکت
 کبر باشد و چون شاخه از آن بسکند شیر سیدی از آن روان شود **توبان** بروزی بخوبان تنهان چسبی که کشتی
 کیران پوشند **توبر تو** باد و مجهول بروزی سو بر مو یعنی لا بر لا و نه بر نه باشد و بمعنی پی در پی دو سال یکدیگر بخورد
 است و نام علوی بی هم است و هزار خانه کوسفند را نیز گویند و مردم سرور خود و حسرتام نوشته را هم میگویند **توبره**
 باثانی مجهول و فتح زای هموز بروزی موصود پنج ساق خربزه را گویند **توبک** و **توبک** لغت اول بابانی
 اجد و دوم بابای فارسی بضم اول بروزی خوابت بمعنی کجینه و مخزن باشد و بفتح اول نیز با بمعنی گفته اند و بهمان
 بجای بائی تابی قرشت و نون و یای حلی هر سه آمده است **توبکی** سکون بای اجد و با کاف بروزی توبه
 نام درمی است که در قدیم زده بودند و رایج بوده **توبه** بضم اول و سکون ثانی و فتح بای اجد توس فرج را گویند
 و با بمعنی بجای بای اجد بای حلی هم آمده است **توت** بضم اول و سکون ثانی و فو تانی میوه است
 معروف سفید آن قایم مقام انجیر است و سیاه آن توت شامی گویند چون آنرا نارسیده خشک کنند قایم مقام سماق باشد
 و معرب آن توت است که بجای فو تانی است نامی مثل باشد سفید آنرا بعرنی توت حلو و سیاه آنرا توت حامض
 خوانند **توتک** با اول مضوم و ثانی مجهول بروزی موشک طوطی سخن گویرا گویند و تسی ازنی باشد
 که شبانان نوازند و نوعی از نان باشد که در قزوین و تالاب انجا خصوصاً در راه و خوب میزند و نام محله هم است از شیراز و
 بفتح اول کجینه و مخزن را گویند **توت** بروزی غوطه کوشت زیادتی باشد که گاه در اندرون پلک چشم و گاهی در
 بیرون آن بر آید و گاه بسرخ و گاه سیاهی گراید و نرم بود و مانند توت سیاه آویخته باشد و گاه خون از وی روان شود
 و گاهی نشود و باثانی مجهول طوطی را گویند **توتی** بروزی و معنی طوطی باشد و بمعنی چهار کشتی هم آمده است
توتیای اکبر نوعی از صدف است که آنرا بعرنی شنج گویند **توج** بضم اول بروزی عوج میوه است
 که آنرا بهر دو بی گویند **توجه** بفتح جیم و بای اجد بروزی موصود سیلاب را گویند و بمعنی فرشته هم آمده است
توخت بروزی سوخت ماضی او کردن و گزاردن و جبع نمودن و حاصل کردن و کشیدن باشد و لغتی ندارد
 و گذارد و حاصل نمود و جبع کرد و کشید **توختن** بروزی سوختن این لغت از اضداد است بمعنی فرو کردن

و بمعنی کشیدن هر دو آمده است و بمعنی جواستن و جسیع نمودن و انداختن و حاصل کردن و گذاردن و واپس دادن
 چیزی بصاحب اعم از آنکه قرض و وام باشد یا امانت و بمعنی جستن بضم جیم و در ضمن همست نوشته بر روز
 سوخته بمعنی ادا کرده و گذارده و جسیع نموده حاصل کرده و کشیده باشد خوشخوش بفتح اول و ثانی و سکون ثانی
 و شین قرشت بمعنی کشیدن باشد مطلقا تو در روزن سود بمعنی توست باشد و آن میوه است معروف که خورد
 و با ثانی مجهول بمعنی توده و بالائی سسم ریخته باشد تو دره با ثانی مجهول و رای قرشت مفتوح بر روزن موصوفه بر روز
 بزرگ جسته که آنرا شکار کنند و گوشت لذیذی دارد و بسبب پی جباری گویند تو دری بر روزن سوسنی تخم
 کیا پی است که آنرا بعرلی قصیده خوانند و در صفایان سدا مه و در کرمان مادر و حنت گویند و خوردن آن قوت باه و
 و بمعنی ساق هم حفظ آمده است و معرب آن تو در سچ است تو در یون بر روزن روز افزون یونانی بیخ کیا
 که آنرا در سس گویند و تخم آنرا شوکران خوانند اگر شاخ و برگ گیاه آنرا بگویند و آب آنرا بگیرند و بر پستان دختران
 بگردانند نکلند که از آن بزرگتر شود و آنرا بیخ گویند تو دره بضم اول و ثالث و سکون ثانی مجهول و او
 و تا که رابع و خامس باشد بمعنی جنت است که در برابر طاق باشد و عوب زوج گویند و باین معنی بجای دال بحید
 رای قرشت هم آمده است تو دره بر روزن سوده تل و پشته خاکستر و خرمن غله و امثال آن باشد و هر چه
 بر بالای سسم بریزند تو در بضم اول بر روزن شور کیا پی باشد ترش مزه که آنرا در آشپزی گویند و نام سپهر بزرگ فریدون
 است که تورج باشد و این نام در متون الفصلا با زای فارسی هم آمده است الله اعلم و ولایت توران نیز گویند
 و بمعنی دلاور و پهلوان و بهار هم است و ترک را نیز گویند که نقیض تاجیک است و بمعنی تخلص کردن و تجسس نمودن
 و وحشت و رمیدن و ترلیدن یعنی بطرفی رفتن و دور شدن باشد و معشوق و مطلوب بر جای تیر گویند و نام دختر سراج
 که زن منوچهر باشد و بمعنی مهمانی و ضیافت و بمعنی اندک و قلیل هم آمده است و بفتح اول و ثانی تیر میزیم
 شکلی را گویند چه در فارسی با بوا و بر عکس تبدیل می یابد تو را بضم اول و ثانی مجهول بر روزن حور ابلیس زند و
 پازند کا در گویند که بحر پی بقر خوانند توران نام ولایتی است بر آن طریقت آب آسمانی مادی و انور و چون
 این ملک را فریدون بنور سپهر بزرگ خود داده بود و توران موسوم شد توران وخت نام دختر خسرو
 پرویز است و او یکسال و چهار ماه پادشاهی کرد گویند حضرت رسالت صلوات الله علیه در شان او فرموده

این بعل قوم استند و امر همی از آن توریست بضم اول و سکون ثانی و ثالث و فوقانی مکسور تجانی و زای فطوری
 زود نفقه کردن مال را گویند باستانی در امور حسنه جمیله و آنرا بعرنی گفتند خوانند توریج بروزن کوچ نام بزرگترین
 پسران فریدون است که تور باشد و توران منسوب با دست چنانکه ایران با بروج تورگت بروزن کوچک
 تخم خورده را گویند و گیاه حسنه و زاینتر گفته اند و آنرا بعرنی بقله انجمن خوانند و بروزن بزرگت هم باین نام نام یکی از پهلوانان
 ایران باشد تورنگت باثانی مجهول بروزن بهوشنگت خروس صحرا را گویند که تدر و باشد تورو و
 بروزن موصوفه جفت را گویند که بعرنی زوج خوانند توره بضم اول و ثانی مجهول بروزن خوره جانور است که
 او را اشغال گویند و بنجا و آهسی که بر دست و پای ستور گذارند و بترکی قاعده و قانون و طرز و روش باشد و نام سهر
 که چنگیز خان از خود وضع کرده بود و همبندی کم را گویند که در مقابل بسیار است و بفتح اول فرزند عمسزیز و گرامی را گویند
 تورییدن باثانی مجهول بروزن شویدن بمعنی کیدن باشد که رسیدن و دور شدن و بیکور رفتن است و بمعنی شرمند
 شدن در حضور خصم نیز آمده است توز بضم اول و سکون ثانی و زای بوز بمعنی ناخست و تاراج است و نام سهر
 باشد نزدیک با پسران و آن شهر در عهد قباد آباد بوده و بعضی گویند شهری بوده است نزدیک بلوز و اکنون
 خراب است و جمع کتند و بر آورند و کشنده و حاصل کتند و زاینتر گویند و بمعنی کشیدن و انداختن و دوختن و چیدن
 هم هست و امر کشیدن و انداختن و حاصل کردن و ادا نمودن باشد بمعنی حسیح کن و بکش و بر آور و ادا کن و پوست
 که بر کمان و زین اسپ و امثال اینها میچند توز بازای فارسی بمعنی آخر توز است و آن پوست درختی باشد
 که بر زین اسپ و کمان و امثال آن پوشند و سرب آن توج است و توج پسر فریدون را هم گفته اند تورو
 بروزن موزه بمعنی خسر توز است که پوست درختی باشد و آنرا بر زین اسپ و کمان و امثال آن پوشند توری
 باثانی مجهول بروزن روزی قباد و جانه تاستانی بسیار نازک را گویند و آنرا از کمان با قند و منسوب به زاینتر میگویند
 و بمعنی کشتی و غاسب هم آمده است و بمعنی حاصل کنی و جمع نمایی و بینه وزی و بکشی و بیآوری و ادا کنی هم هست
 توری بازای فارسی بروزن روزی است که اطفال هر کدام حسیزی بیآورند و طعامی به پزند و بید بگردانند
 کنند و آنرا بعرنی توریج خوانند توریید بروزن کوشید ماضی انداختن و کشیدن و ادا کردن باشد بمعنی گذاردن
 و ادا کردن و انداختن و حاصل نمودن و کشید تورییدن بروزن کوشیدن بمعنی تاراج کردن باشد و

اندوختن و جمع نمودن و حاصل کردن و کشیدن و گذارون و او نمودن هم هست **توسن** بفتح اول و سین
 بی نقطه بر وزن کون و حسی درام نشونده را گویند عموماً و اسب سرکش و جود و جنده را خصوصاً **توشنک**
 بضم اول با سین بی نقطه بر وزن توشنک یعنی قناعت است که ناضی بودن باشد بر آنچه میسر کرد و ترک حرص
 نمودن **توشنک** با ثانی مجهول بر وزن کوشش معنی تاب و طاقت و توانایی باشد متن و بدن و جود و کسب
 نیز گویند و معنی زود و قوت و قدرت نیز آمده است و خوراک بقدر حاجت را هم گفته اند که قوت لایموت باشد
 و مخفف **توشش** هم هست یعنی تو او را و در ترکی امر لغز و آمدن باشد یعنی فرود ای **توشنک** بر وزن
 موشنک بر خوانه را گویند که نهالی باشد و گویند این لغت با سیمغی ترکی است و در چند نسخه بزبان نوشته بودند
 غایب است تصحیف خوانی شده باشد و در مویب الفضل معنی کرب نوشته اند که عبرتی است از خواننده القدا علم **توشنک**
 بر وزن بوستان کلین و آتش دران کرمانه و حمام را گویند **توشنک** خانه خانه باشد که اسباب
 و رحمت پوشیدنی گذارند **توشه** بر وزن گوشه طعام اندک و قوت لایموت و طعامی که مسافران با خود
 بردارند **توشه** برداشتن کنایه از مسافر شدن باشد **توشنی** بر وزن کوششی یعنی تواری باشد
 که ضیافت کردن اطفال است یکدیگر را و این را در حسد اسان دانگانه میگویند **توغ** بر وزن دوغ
 همیزم تاغ را گویند و آتش آن بسیار بماند **توغاج** بضم اول و سکون ثانی و ثالث با لغت کشیده یکم
 زده بلغت برومی نام پوست درختی است و آن سفید و بسیار تلخ میباشد و دروغ بوا سیر کند و آنرا توغچ نیز گویند
 و گفته شد **توغچ** بر وزن صوف صدای که در گویند و شور و غوغا و غلغله را نیز گفته اند که از کثرت مردم
 و جانوران در افتد و با معنی بجای حرف اول نون هم آمده است **توفان** بر وزن و معنی توفان است
 که شور و غوغا باشد عموماً و شورش در باره گویند خصوصاً و نام دوست و مین بود که با او بگریخت **توشید**
 با یای حطی بر وزن کوشید ماضی تو میدن است یعنی صدا و شور و غوغا و فریاد و غلغله مردم و کوشش و آواز
تو میدن بر وزن کوشیدن معنی صدا و فریاد و آواز شور و غوغا کردن باشد و معنی غریبان و غریبانه
 و عوبده کردن هم هست و معنی جفتش و بر هم خوردگی ملایق و در حوش نیز گفته اند و آنرا هم میگویند
توک بر وزن غوک معنی چشم باشد که عبرتی است از خواننده و یک دست موی در چشم و موی پشیا

و کلمه اسب را نیز گفته اند و بعضی گویند بهره معنی خسر ترکی است **تول** بروزن غول یعنی خبث و پرش
 کلمه است کسی را نیز گویند که دمان او کجوج باشد و اطراف و پیرامون دمان را نیز گفته اند و باثانی مجهول روم و وحشت را
 گویند به قولی معنی رسیدن است **توله** بروزن لوله کلی باشد که آنرا نام کلاغ و خجاری گویند و بجه سکت را نیز گفته اند
 و از آن سکت شکاری باشد که جانور را بیوی و قوتش شماره پیکانند و مقدار لیت معین در هند و سستان و آن **تول**
 و منقال و نیم باشد **تولیدن** بروزن تولیدن معنی رسیدن و دور شدن و بیکسور رفتن باشد **توما**
 بضم اول و سکون ثانی و میم بالغ کشیده بخت نند و پانند سیر برادر پیاز را گویند و بضم بی ثوم و فوم خوانند **توم**
 با اول ثانی مجهول رسیده و میم مفتوح بزود زده قصبه را گویند که صد باره ده درخت آن باشد و جمع آن **تومناک**
 و بعضی گویند ترکی است **تون** بضم اول بروزن کون روده پاک نکرده را گویند و قرارگاه لطفه را نیز گفته اند
 که زبدان باشد و معنی کلنج حمام هم آمده است و در عربی نیز کلنج باین نام دارد و نام ولایتی است از خراسان و
 بفتح اول و ثانی تن و بدن و جثه آدمی را گویند **تونک** بضم اول بروزن خوبک معنی کفینه و محسن باشد
 و بفتح اول نیز باین معنی گفته اند و با معنی بجای نون های آبید و نای قرشت و یای جلی هم بنظر آمده است **تونه**
 بضم اول و فتح نون و کاف معنی **تونک** است که کفینه و محزن باشد و با معنی بفتح ثانی و کاف هم گفته اند
تونسکو با کاف فارسی بروزن سمنوسه تراش و جام را گویند و باین معنی بجای و او خسر رای قرشت هم آمده است
تونه بضم اول و فتح نون معنی جلا بجان باشد و آن تاریست که از پهنای کار جلا بجان زیاد آید **تونی**
 بر نون خونی دزد و عیار و اینان باشد و منسوب به نون هم گفته اند که آن ولایتی است از خراسان **تووه**
 بضم اول و فتح و او بروزن غوره جفت را گویند که بجز بی زوج خوانند **توه** بضم اول بروزن کوه معنی تووه است که جفت
 باشد و معنی لای و تیره و پرده هم آمده است چنانکه برگاه گویند **توه** از آن لای بر لای و تیره تیره و پرده پرده مراد باشد
 و بفتح اول بروزن و معنی تبه است که صنایع شده و نابود گردیده و بکار نیامدنی باشد **تومی** بروزن کومی معنی
 اندرون باشد مطلقا اسم از اندرون خانه و اندرون دمان و بی بی و امثال آن ولای و تیره را نیز گویند همچو دو تومی و سه تومی
 یعنی دوت و سه ت و ولای و سه لای و باثانی مجهول جشن و مهمانی باشد و ترکان عوسسی را تومی گویند **تویج**
 باثانی مجهول بروزن نوج کیا بی است که گزشتند چه و بجز بی تشنه خوانند **تویکست** بروزن خوبک معنی

توی است که اندرون خانه و غیره باشد و یعنی کنجینه و مخزن هم آمده است **تویل** بر وزن خلیل کسی را
 گویند که بر بالای پیشانی او موی نباشد و او را **بسن** بی اصلع خوانند و بضم اول بالای پیشانی و قرن سرد
 حرکت سر را گویند و علامتی را نیز گویند که صستیاران در صحرا بر پانی کنند تا نخیر از آن برسد و بسوی دم آید
تویه بر وزن مویه و نفس قنچ را گویند

بیان معنی و تیم در تالی قرشت با تالی هوز مشتمل بر شاتر و لغت و کت

ت **بفتح اول و سکون ثانی** زیر و پائین را گویند که **نفض** بالاست و یعنی طاق هم هست که در مقابل حفت باشد
 و تالی و لای را نیز گفته اند و زنگی که بر روی تیغ و شمشیر و امثال آن هم رسد و بضم اول **تقو** را گویند که آب و همین است
 و آب و همین انداختن را هم گفته اند **تهمال** بفتح اول بر وزن محال غار و مغاره را گویند **تهجا** بفتح
 اول و جیم بلف کشیده بر وزن ترسا شیره گرفتن از کور را گویند **ته غرابالی** کنایه از او نهایی کو حاکم و تالی
 بر چیز باشد **تهمک** بر وزن نمک خاک را گویند و بعد تر آب خوانند و یعنی تهن و خالی و برهنه و عریان
 هم هست **تهم** بفتح اول و ثانی و سکون میم شخصی را گویند که در بزرگی جسته و ترکیب و قد و قامت
 و عیادت و مردی و دلیری و دلادری عدیل و نظیر نداشته باشد و تهن مرکب ازین است و بسکون ما
 هم باین معنی آمده است **تهمان** با تالی قرشت بر وزن قلرن یکی از القاب رستم زال و همین است
 و مردم قوی جسته و شجاع بی نظیر را نیز گویند چه معنی ترکیبی این لغت بی همتان است یعنی تهنی که عدیل و نظیر
 نداشته باشد و بمعنی سپه دار و شکرکش و خداوند سپاه هم هست و بندگی و فرمان برداری کرد و را نیز گویند
تهمک بر وزن لک لک مصغر تهم است و بمعنی دویم **تهمک** هم هست که برهنه و عریان و تهن و خالی
 باشد **تهمورس** بفتح اول نام شخصی است که او را **تهمورث** و یونجه خوانند و نفس ناطقه فکلی را نیز گویند
 همیشه بر وزن اندیشه نام پیشه است در دارالکمر تزویک همیشه نارون **تهو** بضم اول و ثانی بر وزن
 و معنی تقواست که آب و همین و آب و همین انداختن باشد و بجز اول مخفف **تهو** است و آن پرنده است شبیه
بکیک لیکن کوچکتر است از **بکک** ته و بالا یعنی زیر و زیر باشد که تحت و فوق است و کنایه از **تهو**